



Zahhāk and Ashoka (A Reflection of Ashoka's Kingship in the Story of Zahhāk)

Hamidreza Ardestani Rostami 

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: h_ardestani_r@yahoo.com

Received: 2026/3/6

Revised: 2026/5/15

Accepted: 2026/5/25

Published: 2026/6/10

Citation: Ardestani Rostami, Hamidreza. (2026). "Zahhāk and Ashoka (A Reflection of Ashoka's Kingship in the Story of Zahhāk)" *Epic Knowledge and Wisdom*. 2 (1). 5-26.

<https://www.doi.org/10.22067/jmels.2026.99784.1065>

Abstract

Zahhāk (Aži Dahāka) is among the most complex figures in Iranian mythology and Persian epic literature, consistently symbolizing wickedness, false religion, and injustice. He appears to embody many negative traits of rulers in Iranian history or associated with Iranian culture, causing his character to absorb layers from various mythological and historical figures. Scholars have accordingly identified him with the Avestan Aži Dahāka, the Vedic Viśvarūpa, the Median Deioces and Astyages, the Mesopotamian Tiamat, Kingu, Nergal, and Ningishzida, the Greek Gorgon, the Armenian Artavazd, Loki, and others—supporting the claim that few figures so thoroughly intertwine the history and mythology of East and West. Building on these comparisons, the author proposes parallels between Zahhāk and Ashoka, a king of India's Mauryan dynasty, suggesting both figures may be traced to Scythian origins settling in India. Both have ascetic fathers (Merdās and Chandragupta) whose rule they seize and end; both are renowned for bloodthirstiness and ruthlessness yet remain popular despite their tyranny; both rely on highly trusted deputies (Kondrow and Kumāra) during absences from their realms; and both propagate an Indian religious tradition (idol-worship/Buddhism). After great cruelty, Ashoka turns to religion and service to his people—a trait absent in Zahhāk but present in his nephew or grandson, Kush the Elephant-Toothed, whose character thus more closely resembles Ashoka's.

Keywords: English Zahhak, Mythology, Ashoka, India, king.



 دسترسی آزاد نشریه پژوهش‌های ادبی	دانش و خرد حماسی https://jmels.um.ac.ir	 مقاله پژوهشی
--	--	---

ضحاک و آشوکا (بازتابی از پادشاهی آشوکا در داستان ضحاک)

حمیدرضا اردستانی رستمی 

danishar گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. h_ardestani_r@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۱۵	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۲/۲۵	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۳/۱۱	تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۳/۲۰
استناد: اردستانی رستمی، حمیدرضا. (۱۴۰۵). "ضحاک و آشوکا (بازتابی از پادشاهی آشوکا در داستان ضحاک)" دانش و خرد حماسی. ۲ (۱). ۲۶-۵. https://www.doi.org/10.22067/jmels.2026.99784.1065			

چکیده

ضحاک (اژی‌دهاک/ آژی‌دهاک) یکی از پیچیده‌ترین شخصیت‌ها در اسطوره‌های ایرانی و ادبیات حماسی فارسی است؛ چراکه او پیوسته نماد بدکاری و بدکشی و بیدادگری بوده و می‌توان او را کسی پنداشت که بسیاری از خصوصیات بد شهریاران در تاریخ ایران یا در پیوند با فرهنگ ایران در او جای داده شده است. همین موضوع سبب شده تا داستان و شخصیت او لایه‌های گوناگونی از شخصیت‌های اساطیری و تاریخی را بپذیرد و ویژگی‌هایش با بسیاری از شخصیت‌های اساطیری و تاریخی مربوط به فرهنگ ایران تطابق یابد؛ از همین‌رو، پژوهندگان ضحاک را با کسانی همچون اژی‌دهاک اوستایی، ویشوروه ودایی، دیوکس و آستیاگ مادی، تیامت، کینگو، نرگال و نین‌گیش‌زی‌ده بین‌النهرینی، گرگن یونانی، آرتاواژد ارمنی، لوکی و... همسان یافته‌اند؛ بنابراین این که گفته‌اند: کمتر کسی مانند ضحاک را می‌توان یافت که تاریخ و اسطوره‌های شرق و غرب، در ساختار هستی او به هم پیوسته باشد، کاملاً درست می‌نماید. در ادامه این سنجش‌ها، نگارنده همسانی‌های ضحاک با یکی از پادشاهان سلسله مانوریا در هند یعنی آشوکا را پیش کشیده و به این نتیجه رسیده است که گویا این دو شخصیت، هر دو از سکاها هستند که در کشور هند استقرار می‌یابند؛ هر دو پدری راهب‌مسلك (مرداس و چاندر گوپتا) دارند که حکومت او را تصرف می‌کنند و به آن پایان می‌دهند؛ هر دو به «خون‌خواری و ناباکی» آوازه دارند و البته در عین ستمکاری، در نزد گروهی از مردم دارای محبوبیت‌اند؛ هر دو در زمان عدم حضور خود در کشور، جانشینانی (کندرو و کومار) بسیار مورد اطمینان دارند؛ هر دو آیینی هندی (بت‌پرستی/ بودیسم) را گسترش می‌دهند. آشوکا پس از ظلم بسیار طریق دین و یاری به مردم برمی‌گزیند. درباره ضحاک این ویژگی را نمی‌بینیم؛ اما برادرزاده یا نواده او یعنی کوش پیل‌دندان، چنین ویژگی‌ای دارد که شخصیت او را به آشوکا نزدیک می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: ضحاک، آشوکا، هند، اسطوره، پادشاه.

۱. درآمد سخن

ضحاک از شخصیت‌های تقریباً آغازین شاهنامه است که پس از گیومرت، هوشنگ، طهمورت و جمشید، به‌عنوان پادشاهی بیگانه وارد شاهنامه می‌شود. او پس از کشتن پدرش به راهنمایی و یاری ابلیس، حکومت مقتدر جمشید را به پایان می‌برد و در جایگاه پادشاه ایران، هزار سال بر آن حکم می‌راند. ویژگی‌های شخصیتی و خلق ضحاک، او را به کسان بسیاری در اسطوره و تاریخ همانند کرده است؛ از همین روی می‌توان بر آن شد که «افسانه دهاک آمیزه‌ای است از اسطوره و تاریخ و از این در خاطر مردم جای ویژه‌ای یافته است. کمتر کسی از نام‌آوران تاریخی [و البته اسطوره‌ای] را می‌توان یافت که همچون دهاک، افسانه‌های گوناگونی از بسیاری از گوشه‌های جهان بر گرد سرگذشت و زندگی نامه‌ی وی فراهم آمده باشد. افسانه‌های دهاک مثال برجسته‌ای از داد و ستد افسانه‌ها و پیوندهای دوسویه و چندسویه اسطوره‌ها در گستره جهانی است» (کویاجی، ۱۳۸۸: ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴). اسطوره - تاریخ بودن و همین‌طور نمادین بودن داستان ضحاک را از زبان ویلهلم گایگر نیز می‌شنویم. او معتقد است که در داستان ضحاک «ترکیبی شگفت از عناصر افسانه‌ای و اسطوره‌ای خالص را می‌بینیم. اگر از سویی، این داستان هسته‌ای تاریخی داشته باشد، از سوی دیگر این اژدها با نوعی سمبولیسم طبیعی بر مارآبرها دلالت می‌کند و با اهی در ریگ‌ودا یک‌سان است» (بیوار، ۱۴۰۳: ۵۶۴-۵۶۳).

همین ویژگی ضحاک سبب شده است که پیش از این پژوهندگانی او را با بعضی از شخصیت‌های اساطیری یا تاریخی بسنجند و از همسانی‌های آنان سخن بگویند.

در این میان مهرداد بهار (۱۳۸۹: ۱۹۰-۱۹۱) ضحاک مارفش و اژدهاگونه در شاهنامه و آثار حماسی دیگر (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۶۷/۱، ۷۷؛ اسدی طوسی، ۱۳۸۹: ۲۹۳؛ ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۹۸، ۳۰۴) را با اژی‌دهاکه (Aži dahāka) اوستایی مقایسه کرده و ضحاک تازی حماسه را نتیجه تحول این اژدهای سه کله، سه پوزه و شش چشم از سرزمین بُوری (بابل) در اوستا دانسته که «آن آسیب‌رسان جهان و آن زورمندترین دروج» را «اهریمن برای تباه کردن جهان اشته، به پتیارگی در جهان استومند» آفریده است (اوستا، ۱۳۷۹: ۳۰۳/۱)؛ همان‌طور که در شاهنامه، ضحاک به خواست ابلیس، در پی آسیب‌زدن به جهان و خالی کردن آن از مردمان برمی‌آید (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۵۱/۱). بهار ویشوروپه (Viśvarūpa) ودایی را هم همان اژی‌دهاکه اوستایی می‌انگارد که صرفاً در نام متفاوت‌اند. او را که اژدهایی سه سر است ثریته آبتیه (Trita Āptya) یا همان فریدون می‌کشد و گاوهای شیرده (مظهر ابرهای بارانی) او را که در اساطیر ایرانی به ریخت زن (ارنواز و شهرناز) درمی‌آیند، می‌گیرد. بهار معتقد است همین اسطوره با وقایع تاریخی درآمیخته و داستان فریدون و ضحاک شاهنامه را می‌سازد (نک: بهار، ۱۳۸۴ الف: ۲۲۶؛ همو، ۱۳۸۹:

۴۸۲؛ صفا، ۱۳۸۴: ۴۵۸).

دارمستتر نیز همین شباهت اژی‌دهاکه و ویشورویه را که در وداها با نام داسَه (Dāsá-) هم ظاهر می‌شود، در نظر داشته و معتقد است دَهاک و داسَه ودایی، از یک اصل شکل گرفته و همان‌طور که «داس» یعنی اژدهای سه سر و شش چشم ودا که اژدهای طوفان بود بنا بر روایات ایرانی، اندکی تغییر صورت داد و بر مهاجمان اژدهافش مردم‌کش سامی که از کلده و آشور می‌آمده و بلاد ایران را با خاک یک‌سان می‌کرده و بازمی‌گشته‌اند، منطبق گشت» (صفا، ۱۳۸۴: ۴۵۸).

همچنین میرجلال‌الدین کزازی دربارهٔ نماد افسانه‌ای دَهاک با نماد ودایی داسَه سخن گفته است. او بر بنیاد این‌که داسَه در وداها همچون اژی‌دهاکه اوستایی، اژدهایی است سه سر و شش چشم، بر این دیدگاه رفته است که داسَه ودایی که مرداس پدر ضحاک از آن برخاسته، با اژی‌دهاکه همسان است. از سوی دیگر، او «داس» در مرداس را بازمانده‌ای از داسَه ودایی، مارِ نمادین می‌داند که دهاگه ساخت اوستایی آن است و «مر» را ساختی کوتاه‌شده از مار می‌داند که معادل اژی به معنای مار خواهد بود (نک: کزازی، ۱۳۸۰: ۱۱؛ همو، ۱۳۷۹: ۱/۲۷۶).

جهانگیر کوورجی کویاجی از همانندی تبارنامهٔ دهاک با خاندان فورسیس (Fhorcys) در اسطوره‌های یونانی سخن گفته است. او معتقد است مطابق با بُندهش، تبار ضحاک از سوی مادر به فرواک (Fravāk) که موجودی نیمه‌انسانی است و تاز (Tāz) می‌رسد. در شاهنامه هم ضحاک نبیره‌ای به نام گُروگی (Gorgoe) دارد که در برابر سام می‌ایستد و شمشیر می‌کشد. در اسطوره‌های یونانی از فورسیس پدر توزا (Thoosa) سخن رفته که از همخوابگی او با خواهرش، فرزندان ماروَش به نام گُرگن (Gorgon) و هِسپِرین (Hesperien) پدیدار می‌شود. کویاجی میان این نام‌ها شباهت می‌بیند و می‌نویسد: «همانندی نام‌های فرواک و فورسیس، تاز و توزا و گُرگن و گُروگی با رویکرد به وصف هر دو دودمان به مارفش، یکی از نمونه‌های شگفت در پژوهش سنجشی اسطوره‌ها است» (کویاجی، ۱۳۸۸: ۲۲۴-۲۲۵).

پیش از این، شکستگی شخصیت تیامت از ایزدان میان‌رودان در جمشید و ضحاک اسطوره‌های ایرانی بررسی شده است. تیامت اژدهایی است که از دریا برمی‌آید و هنرهای مدنی را به انسان می‌آموزد؛ اما سپس تر بنا بر دگرگونی‌های تاریخی، او به دشمن آشوبندهٔ نظم دگرگون می‌شود. مطابق با تحقیق یادشده، می‌توان چهرهٔ مدنی تیامت را در جمشید و شخصیت آشوبندهٔ او را در ضحاک بازسازی کرد. میان جمشید و ضحاک نیز پیوندهایی است که این دو را از یک بن می‌نماید؛ به این معنا که مطابق با برخی منابع، ضحاک خواهرزادهٔ جمشید است، هر دو با بابل که خاستگاه اسطورهٔ تیامت است، پیوندی نزدیک دارند، هر دو در پیوند با درخت و دارندهٔ سوورا هستند. نیز هر دو شاه‌موبد هستند و شایستهٔ پادافره به دلیل گناه گوشت‌خواری و آموزش آن به

مردم. همچنین شخصیتِ فریدون یعنی از میان‌برنده ضحاک، بسیار به مردوک (کشنده تیامت) نزدیک است؛ بدین‌گونه که هر دو پس از میان بردن دشمن، نظام طبقات اجتماعی را بازمی‌گردانند، پادشاه مطلق سرزمین خود می‌شوند و هنرهای مدنی فراموش‌شده را بازسازی می‌کنند (نک: اردستانی رستمی، ۱۳۹۷: ۲۳-۴۹). کویاجی نیز تیامت را که اژدهایی مهیب چون کینگو (Kingū) را ساخته با اهریمن که اژی‌دهاکه را برای تهی کردن جهان از مردمان فرستاده، مقایسه کرده است (نک: کویاجی، ۱۳۸۸: ۲۲۷-۲۹).

ضحاک با اژدهایان تاریکی در متن‌های مانوی نیز سنجیده شده است. در شاهنامه پس از آن‌که دو مار سیاه به واسطه بوسه اهریمن بر کتف ضحاک می‌روید و پزشکان از درمان آن ناتوان می‌مانند، ابلیس در جامه پزشک بر ضحاک آشکار می‌شود و او را از بریدن مارها دور می‌دارد. او در عوض، خوراندن مغز مردمان را به مارهای دوش ضحاک توصیه می‌کند؛ بدین‌سان:

چنان بُد که هر شب دو مرد جوان	چه کهنتر، چه از تخمه پهلوان
خورشگر بُردی به ایوان اوی	همی‌ساختی راه درمان اوی
بُگشتی و مغزش سپرداختی	مرآن اژدها را خورش ساختی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۵۵-۵۶)

بنا بر این سخنان، ضحاک هر شب دو مرد جوان را قربانی هوس ویرانگر خود می‌کند. در متن‌های مانوی نیز از اژدهایانی در تاریکی یاد شده است که همچون ضحاک شاهنامه، جز اوباریدن و گزیدن و دریدن (آزیگری) کاری نمی‌دانند و عامل درد و مرگ مردمانند: «خشم بی‌شمار گرفتم... گزیده، دریده و خوردندم دیوان، یخشان و پریان، اژدهای تاریکی دشوار، زشت، گند و سیاه. بسیار درد و مرگ از آنان دیدم. همه خروشانند و تازند. دنبال کنند [و] بر من شتاب ورزند» (زبور مانوی، ۱۳۸۸: ۲۸۱). درد و مرگی که در این متون از آن یاد شده، یادآورنده همان وضعیتی است که با روی کار آمدن ضحاک رخ می‌دهد: خوارشدن هنر، نهان‌شدن راستی، دست‌یازی دیوان به بدی و... (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۵۵)؛ بنابراین می‌توان در رفتار ضحاک شاهنامه و اژدهایان تاریکی در متن‌های مانوی مطابقت دید (نک: اردستانی رستمی، ۱۳۹۷: ۱۸۳-۱۸۲).

فرزاد قائمی از شباهت اسطوره ضحاک با اسطوره خدای ماردوش زیر زمین در فرهنگ‌های بومی فلات ایران مانند فرهنگ عیلامی و فرهنگ جیرفت و سرزمین‌های ملل مجاور همانند میان‌رودان سخن گفته است. او معتقد است که نرگال (Nergal) خدای جهان مردگان میان‌رودان، بیش‌ترین همسانی را با ضحاک ماردوش دارد؛ یعنی همان‌گونه که ضحاک مار بر دوش دارد و مردم اوبار است، نرگال نیز چنین ویژگی‌هایی را دارا است. همچنین همان‌طور که نرگال تا ابد در تاریکی در ژرفای زمین زندانی است، ضحاک هم تا پایان عمر

جهان، در غاری در دماوندکوه گرفتار است (نک: قائمی، ۱۳۹۴: ۴۰-۵۰). به باور این پژوهنده، مطابق اسطوره خدای ماردوش، باید «بهترین جوانان قربانی خدای مالک دوزخ (قعر زمین) می شدند و اسطوره اژدهاکشی، نه یادمانی از یک نبرد تاریخی، که نمادی برای پایان این سنت خونین پیشاتاریخی بوده است» (همان: ۲۷، ۵۷-۵۹). پژوهنده‌ای دیگر هم از ایزدی میان‌رودانی به نام نین‌گیش‌زی‌ده (Ningishzida) که ایزدی ماردوش است، یاد کرده و او را با ضحاک سنجیده است (نک: آقازاده، ۱۳۸۹: ۱۵۰).

در میان دیگر پژوهش‌ها باید به مقاله‌ای اشاره کرد که در آن ضحاک را با تپه‌گوز، هیولایی رویین‌تن و مردم‌خوار در مجموعه حماسی اوغوزها (دده‌قورقوت)، سنجیده‌اند و این دورا در گونه زادن، چگونگی مادر، شکل ظاهری، نوع خوراک، رویین‌تنی و پایان زندگی، همانند یافته‌اند (نک: مدرسی و بامدادی، ۱۳۸۹: ۳۷۷-۳۵۷).

پژوهنده‌ای هم شخصیت‌های اساطیری همانند جمشید، ضحاک، کاوه و فریدون را با مینوس (Minos)، مینوتور (Minotaur) و تسئوس (Theseus) در کتاب حیات مردان نامی پلوتارک سنجیده است. او معتقد است شخصیت گناهکار جمشید با مینوس پادشاه کرت سنجش‌پذیر است که به پیمان خود نسبت به ایزدی (پوزیدن) عمل نمی‌کند. ضحاک هم مانند مینوتور که ترکیبی است انسان-گاو، آمیزه‌ای از انسان و مار است. کاوه و فریدون نیز خویش‌کاری‌هایی همچون تسئوس دارند که آن انسان-گاو را می‌کشد و پادشاهی می‌یابد (نک: اعلائی، ۱۳۹۷: ۲۶۴-۲۸۳).

کویاجی (۱۳۸۸: ۲۳۴-۲۳۵) در سنجش شخصیت ضحاک، همسان‌سازی آرتاواژد پادشاه ارمنستان در حول و حوش سال صد و سی میلادی با ضحاک را پیش می‌کشد. او می‌گوید که میان ارمنیان، داستان به زنجیر کشیده شدن ضحاک در کوه دماوند آوازه داشته و آنان این داستان را به شهریار شیراز خود یعنی آرتاواژد نسبت داده بودند و معتقد بودند «آرتاواژد در غار زندانی است و دو سگ مدام بندهای او را می‌جوند تا صاحبشان از بند رها شود و جهان را نابود کند؛ اما در اثر صدای پتک آهنگران که روزهای یک‌شنبه، سه یا چهار بار با پتک بر سندان‌ها می‌کوبند، زنجیرهای او سخت‌تر و سخت‌تر می‌شوند» (آیوازیان و ملکی بخش‌بندی، ۱۳۹۱: ۱۵۲).

کویاجی بر این باور است که نام و لقب و تاریخ ضحاک نه‌تنها در ایران و ارمنستان، بلکه تا شمالی‌ترین نواحی نیز بلندآوازه بوده است؛ به گونه‌ای که لقب «بیوراسب» ضحاک به معنای دارنده ده‌هزار اسب، «نام ویژه بائُروسپس (Baiairospos) فرمان‌روای ناحیه دُن در کرانه شمالی دریای سیاه در دور و بر سال دویست و بیست پیش از میلاد بوده است» (کویاجی، ۱۳۸۸: ۲۲۳).

در میان شخصیت‌های تاریخی، اژی‌دهاک یا همان ضحاک بیش از هر کسی در پیوند با آستیاگ آخرین

شاه مادی (۵۸۴-۵۵۰ پ.م) انگاشته شده است. دیوید بیوار (۱۴۰۳: ۵۵۱-۵۶۸)، کویاجی (۱۳۸۸: ۲۴۲-۲۳۳) و ساقی گازرانی (۱۳۹۸: ۱۴-۲۳) از کسانی هستند که از پیوند میان داستان اژی دهاک و آستیاگ گفته‌اند و این دو شخصیت را با هم سنجیده‌اند. البته موسی خورنی تاریخ‌نگار ارمنی سده پنجم میلادی، هنگامی که از تیگران دوم که میان سال‌های نود و پنج تا پنجاه و پنج پیش از میلاد در ارمنستان فرمان‌روایی داشته، سخن می‌گوید، او را به غلط معاصر اژی دهاک یا همان آستیاگ مادی می‌داند که به دست تیگران کشته شده است. موسی خورنی آورده است که در ارمنی، مادها و فرزندان آنان را ویشاپازونک (Vishapazunk) به معنی پسران مار نامیده‌اند (نک: آیوازیان و ملکی بخش‌بندی، ۱۳۹۱: ۱۴۴-۱۴۸؛ کویاجی، ۱۳۸۸: ۲۳۴). بیوار هم «اژی دهاکه» را بنا بر یک تفسیر قرن نوزدهمی بر اوستا، «مار داهه» معنا می‌کند. داهه‌ها عشایر کوچ‌نشین در ساحل شرقی دریای خزر بودند و بیوار بر بنیاد سخن جغرافی‌دانان و مورخان، خزر را دریایی پر از هیولای مارمانند یا فیل‌ماهی می‌انگارد؛ بنابراین بر این اعتقاد است که اژی دهاک، مار بدنام ایران باستان، در ابتدا به فیل‌ماهی خزر گفته می‌شده که به شرارات و بدنهای شهره بوده است؛ چراکه در درگیری میان این ماهی‌ها و ماهی‌گیران، بعضاً مرگ ماهی‌گیر را رقم می‌زده است. سپس‌تر به عنوان اشاره‌ای تمثیلی به آستیاگ (که از نظر ظاهر کلمه به اژی دهاک نزدیک بوده است)، شاه ماد به کار رفته است و نهایتاً هم ایرانیان، این نام را «برای اشاره به اعراب مهاجم به ایران و در واقع برای دولت‌های متخاصم از هر نوعی به کار گرفتند» (بیوار، ۱۴۰۳: ۵۶۲-۵۶۳). بیوار در توجیه ارتباط مکرر مادها در غرب و فیل‌ماهی دریای خزر به مارلیک در محدوده البرز اشاره می‌کند که در آن مقبره‌ای سلطنتی متعلق به مادها کشف شده و او این نقطه در سفیدرود و شاخه شاه‌رود آن را از محل‌های مورد علاقه اجتماع فیل‌ماهی‌های خزر معرفی می‌کند (نک: همان: ۵۶۲).

باید اشاره کنیم که کویاجی بدنمای آستیاگ و اساساً مادها به‌ویژه بزرگ آنان یعنی دیوکس نزد مردم را برآیند شیوه حکمرانی آنان می‌داند و معتقد است زمینه‌سازی‌ای که مادها برای یورش سکاهای ایران کردند، سبب بدنمای مادها شد؛ مادها با کیمری‌ها و سکاهای پیمان بستند تا در مقابل آشورها بایستند، اما سکاهای همه کارها را به سود خویش پایان دادند (نک: تاریخ هرودوت، ۱۳۸۹: ۱۴۸/۱-۱۴۹؛ بیوار، ۱۴۰۳: ۵۶۰) که این به بدنمای مادها انجامید. دیگر این که مادها رسم‌های درباری و معماری باشکوه آشوری و بابلی را تقلید کردند؛ چنان که دژ هگمتانه را با کنگره‌ها و باروهای رنگین و پرزرق و برق ساختند (نک: همان: ۱/ ۱۴۶-۱۴۷) که سبب شد قوم ماد دشواری‌های بسیاری را برای عملیاتی شدن آن برتابد. پاره‌ای از رسوم درباری که مادها برقرار کردند، سرآغاز خودکامگی لجام‌گسیخته شد که همه به بیزاری مردم از آنان دامن زد. همچنین گرد کردن زنان زیبا در شبستان به شیوه دیگر دودمان‌های شرقی به این نفرت افزود. این ویژگی‌ها را

در مورد ضحاک نیز می‌بینیم و اساساً به گفته کویاجی، اگر او در اوستا (۱۳۷۹: ۳۰۳/۱) بوری (بابلی) خوانده شده، از آن روی بوده که شیوه آشورها و بابلی‌ها را در ساختن قصرهای باشکوه، رسوم درباری و گردآوری زنان پیش گرفته بوده است (نک: کویاجی، ۱۳۸۸: ۲۳۳-۲۳۴).

هرودوت از «خشونت و سنگ‌دلی» آستیاگ سخن گفته و این که این موضوع، «علت اصلی پذیرش یوغ پارسیان از سوی مادها پس از صد و بیست و هشت سال فرمان‌روایی» شده و به سقوط آنان انجامیده است (نک: تاریخ هرودوت، ۱۳۸۹: ۱/۱۶۲). همین خشونت و سنگ‌دلی را به وضوح در مورد ضحاک نیز می‌بینیم. او پیوسته «ستم‌کاره خون‌ریز و ناباک» (نک: ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۴۵۶، ۵۵۲، ۲۰۲، ۳۶۷) و «دلیر و سبکسار و ناپاک» (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۴۶) خوانده شده است. تکرار صفت ناباکی و دلیری و خون‌ریزی در مورد او نشان می‌دهد که او از انجام هیچ عمل خون‌خوارانه‌ای باک نداشته؛ چنان که پدرش مرداس را در کمال بی‌شرمی می‌کشد (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۴۸).

جدا از این همانندی میان آستیاگ تاریخ و اژی‌دهاک متون حماسی، ویژگی‌هایی در زندگی آستیاگ هست که داستان زندگی ضحاک را تداعی می‌کند و آن از این قرار است: ۱- هر دو خوابی می‌بینند که خواب‌گزاران از آن تعبیر به سقوط حکومتشان می‌کنند: آستیاگ خواب می‌بیند که پیشاب دخترش به سیل تبدیل شده و پایتخت او را تسخیر کرده است (نک: تاریخ هرودوت، ۱۳۸۹: ۱/۱۵۰) و ضحاک هم در خواب، سه برادر را می‌بیند که برادر کوچک‌تر با گرز بر سر او می‌کوبد، می‌بنددش و به دماوندکوه می‌برد (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۵۸)؛ ۲- هر دو در پی کشتن نوزادی از تبار پادشاهان برمی‌آیند و کسانی آن نوزاد را علی‌رغم خواست شاه ستمگر می‌پرورند: آستیاگ دستور به قتل کورش می‌دهد که وزیرش هارپاک آن را به مهرداد می‌سپارد و او کورش را بزرگ می‌کند (نک: تاریخ هرودوت، ۱۳۸۹: ۱/۱۵۱ به جلو). ضحاک هم در پی کشتن فریدون برمی‌آید؛ اما مادرش فرانک او را به البرزکوه می‌برد (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۶۳-۶۴)؛ ۳- گویا کورش را ماده سگی شیر می‌دهد و فریدون را گاوی (نک: گازرانی، ۱۳۹۸: ۲۰)؛ ۴- آستیاگ پس از این که از نقش هارپاک در نجات کورش مطلع می‌شود دستور می‌دهد پسر سیزده‌ساله هارپاک را بکشند و گوشت او را کباب کنند و به خورد پدر دهند (نک: تاریخ هرودوت، ۱۳۸۹: ۱/۱۵۶). خوراندن مغز سر جوانان به مارهای دوش ضحاک را می‌توان تعبیری حماسی از کشتن پسر هارپاک و خوراندن گوشت او به دیگران دانست (نک: بیوار، ۱۴۰۳: ۵۵۷؛ گازرانی، ۱۳۹۸: ۲۰)؛ ۵- در سقوط آستیاگ و ضحاک، پدران داغ‌دیده و کینه‌جو نقش اساسی دارند: هارپاک در پی یاری کورش علیه آستیاگ برمی‌آید (نک: تاریخ هرودوت، ۱۳۸۹: ۱/۱۵۸ به جلو) و کاوه هم زمینه‌شورش فریدون بر ضحاک را فراهم می‌کند (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۶۶-۷۱)؛ ۶- پس از چیرگی کورش بر آستیاگ، پادشاه مادی زندانی

می‌شود و در معرض مرگ قرار نمی‌گیرد (تاریخ هردوت، ۱۳۸۹: ۱/ ۱۶۲) و گویا به مازندران فرستاده می‌شود (نک. کویاجی، ۱۳۸۸: ۲۳۵)؛ همان‌گونه که فریدون ضحاک را نمی‌کشد و او را در دماوندکوه به بند می‌کشد (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۸۴).

با درنگ در آنچه گذشت، می‌توان دریافت که وجه شبه شخصیت ضحاک با دیگر کسان اساطیری همچون اژی‌دهاک، اوستا، ویشروپه و داسه ودایی، تیامت و کینگو و نرگال و نین‌گیش‌زی‌ده بین‌النهرینی، اژدهایان تاریکی مانوی‌ها، تپه‌گوز ترکان، مینوتور یونانی تا شخصیت‌های تاریخی همانند آرتاواژد ارمنی، بایزسپس و آستیاگ مادی، ستمگری و سنگ‌دلی اینان بوده است و گویا ایرانیان و البته دیگر کسان که در پیوند با فرهنگ ایرانی بوده‌اند، هر فرمانروایی که در نظرشان ظالم و خون‌خوار جلوه می‌کرده، نام اژی‌دهاک/دهاک/ضحاک داده‌اند و اساساً او را نماد و نمود ظلم انگاشته‌اند؛ چنان که او در ادبیات فارسی، معمولاً نماد ستم‌پیشگی بوده و به خون‌خواری وصف شده است (نک: بیلقانی، ۱۳۵۸: ۶۶؛ سنایی، ۱۳۶۲: ۵۵۶، ۸۴۰؛ خاقانی، ۱۳۳۷: ۲۵۳۷، ۶۳؛ ۳۶۹، ۵۴۶، ۵۵۹، ۵۷۶؛ ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۴۵۶؛ سعدی، ۱۳۸۶: ۷۳۴)؛ بنابراین داستان ضحاک می‌تواند خاطره اسطوره‌ای - حماسی از داستان هر پادشاه ستم‌کار تاریخی باشد که بی‌باکی و ناپاکی و سبکساری و خون‌خواری را در او نمادینه کرده‌اند. می‌توان گفت که پیوسته بخش‌هایی از زندگی واقعی پادشاهان مختلف در ایران و یا مناطقی که در پیوند با فرهنگ ایرانی بوده، به داستان او راه یافته است؛ چنان که به نظر می‌رسد بخش‌هایی از عناصر و ویژگی‌های زندگی آشوکا از پادشاهان مقتدر هند در قرن سوم پیش از میلاد، در داستان ضحاک منعکس شده است که در ادامه بدان می‌پردازیم.

۲. بحث

آشوکا سومین پادشاه سلسله مائوریای (Maurya) هند (۲۷۳-۲۳۲ پ.م) و بزرگ‌ترین حکمران آنان بوده است (نک: فرای، ۱۳۸۶: ۲۰۵). او پس از چاندرا گوپتا (Chandaragupta) و بیندوساره (Bindosara) به فرمان‌روایی می‌رسد. این سلسله به دست چاندرا گوپتا که بر پادشاهان ننده (Nanda) استیلا پیدا کرده بود و با پیمانی که در سال سیصد و پنج پیش از میلاد با سلوکوس جانشین اسکندر می‌بندد (نک: فرای، ۱۳۸۶: ۲۲۰-۲۲۱؛ حکمت، ۱۳۳۷: ۱۹-۲۰)، حکومت صد و سی و هفت ساله مائوریاها را پایه‌ریزی می‌کند و بر ممالک وسیعی «از رود کابل در غرب تا ساحل برهماپوترا (Brahmaputra) در شرق و از کشمیر در شمال تا ناحیه میسور (Mysore) در جنوب» (حکمت، ۱۳۳۷: ۲۰) حکم می‌راند.

پس از این سلسله که در سال صد و هشتاد و پنج پیش از میلاد فرومی‌پاشد، حکومت‌هایی در این محدوده همانند سلسله شونگا (۱۸۴-۷۵ پ.م)، پادشاهی هندوسکایی (۱۵۰ پ.م-۴۰۰ م)، هندوپارتی

(۱۹- ۲۲۶م) و کوشان‌ها (۳۰- ۳۷۵م) ظاهر می‌شوند. عناصری از تاریخ پادشاهان برخی از این فرمان‌روایی‌های در پیوند با پارت‌ها و سکاها، با داستان و شخصیت ضحاک در متون حماسی مناسبت‌هایی می‌یابد. به‌عنوان مثال می‌توان از کوش پیل‌دندان نام برد. او در کوش‌نامه برادرزاده ضحاک، فرزند کوش برادر ضحاک خوانده شده است (نک: ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۵۵۲، ۶۰۳) که شخصیت او به صورت «ضد قهرمانی ترسیم شده که سلسله کوشانیان را نمایندگی» می‌کند و همانند کوشان‌ها، نخستین مرکز قدرت این پدر و پسر کابل بوده است (نک: گازرانی، ۱۳۹۹: ۱۶، ۳۸-۳۹)؛ یعنی همان جایی که مهراب کابلی، نواده ضحاک در شاهنامه هم پادشاهی دارد (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۱۸۲، ۲۰۴).

بنا بر آنچه در پیوند شخصیت‌هایی شرقی چون کوش و مهراب با ضحاک بیان شد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان این شخصیت را در اصل و ریشه، چنان که فردوسی در شاهنامه (همان: ۴۷-۴۸) می‌گوید، «مرد تازی» خواند و بر سر نهنده «افسر تازیان»؟ چرا باید «مهراب کاول‌خدای» که در مشرق حکمرانی دارد، از تبار این ضحاک عرب باشد و رستم هم در جدال لفظی با اسفندیار، به این تبار مادری خود که عرب است بنازد؟

پیش‌تر اشاره کردیم از آنجا که دهاک پیوسته نماد بی‌رحمی، گشندگی و تهاجم شمرده می‌شده است، احتمالاً پس از تازش اعراب به ایران، ویژگی عرب بودن نیز به این شخصیت منسوب شده و او در آخرین تحول خود، البته تا زمان شکل‌گیری شاهنامه فردوسی، بازتاب‌دهنده تازش اعراب مسلمان به ایران هم شده است. می‌توان بر آن شد که هر دو معنای واژه «تازی»؛ یعنی تازی در معنای «عرب» (ایرانیان از میان اعراب، با قبیله «طی» که آنان را «تاز/ تاژ» می‌گفتند ارتباط بیش‌تری داشتند و سپس‌تر بر بنیاد نام آن قبیله، همه اعراب را تازی خواندند (نک: تعلیقات معین بر برهان تبریزی، ۱۳۵۷: ۱/ ذیل «تازی») و «تازی» از مصدر «تاختن» از ریشه اوستایی tak- به معنی «تاختن، دویدن» (نک: حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ۱/ ذیل «تاختن») در مورد ضحاک صدق می‌کند و داستان او هر دو معنا را با خود دارد؛ اما تازی خواندن ضحاک در شاهنامه و دیگر متن‌ها، می‌تواند برآیند تبار سکایی (شرقی بودن) او نیز باشد؛ زیرا واژه تازی که برآمده از ریشه tak- به معنی تاختن است، در نام رستم هم که خود را به ضحاک می‌بندد، حضور دارد. ریخت اوستایی نام رستم را Raoda.staxma- پنداشته‌اند. مطابق با این نظر، این نام از دو بخش raoda- به معنای «بالیدن و رستن» و taxma- (از ریشه tak-) به معنی «تَهَم و دَلیر» شکل گرفته است؛ پس در مجموع Raoda.staxma-، «سخت‌بالنده، دارنده رویش نیرومند، قوی اندام و دَلیر تنومند» معنا می‌دهد که همان معنی «تهمتن»، لقب رستم را به همراه خود دارد (نک: توضیحات محمد معین در برهان تبریزی، ۱۳۵۷: ۲/ ذیل «رستم»؛ کزازی، ۱۳۷۹: ۱/ ۴۴۹؛ منصوری، ۱۴۰۰: ۱۵۷)؛ بنابراین اگر رستم خود را از سوی مادر با ضحاک ارتباط می‌دهد

و بدان می‌بالد، این پیوند را باید در تازندگی و دلآوری‌ها و جنگاوری‌های قوم سکایی که رستم خود از آنان است (نک: بهار، ۱۳۸۴ الف: ۲۲۹؛ عالیشان، ۱۴۰۳: ۵۲۳، ۵۱۸-۵۱۹) و گویا ضحاک نیز ریشه در این قوم دارد، جست‌وجو کرد. سکاه‌ها در عصر مادها و قرن‌ها پیش از آن‌که در زمان مهرداد دوم اشکانی سیستان را تسخیر کنند، بیست و هشت سال بر آسیا چیره شدند و از دید هرودوت، «با بی‌رحمی و جهالتی که داشتند این منطقه را به کلی ویران کردند» (تاریخ هرودوت، ۱۳۸۹: ۱/ ۱۴۹). در مورد ضحاک نیز می‌بینیم که پس از استقبال ایرانیان از او، جاهلانه و بی‌رحمانه به ایران می‌تازد: «مران اژدهافش بیامد چو باد» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۵۱). رفتن «سواران ایران» به سوی ضحاک و او را به شاهی پذیرفتن، می‌تواند تعبیری حماسی و خاطره‌ای از واقعه تاریخی هجوم سکاه‌ها به ایران و منطقه، به واسطه اعتماد مادها به آنان باشد که پیش‌تر از آن سخن گفتیم.

جدا از شباهتی که در تازش ضحاک و اعتماد ایرانیان بدو با حمله سکاه‌ها و اطمینان کردن مادها به این قوم نیرومند و ویرانگر دیدیم، برخی ویژگی‌های دیگر ضحاک نظیر پیوندش با اژدها، او را بسیار به سکاه‌های شرق‌نشین نزدیک می‌کند و برخی محققان را بر آن می‌دارد که این شخصیت در اصل «پایه‌گذار یا عضو یک خاندان سلطنتی در کابل و شرق افغانستان است» (بهار، ۱۳۸۵: ۳۳۳). به نظر می‌رسد در متن‌های حماسی، گویا به علاقه مجاورت، کابل و هند را یکی می‌پنداشتند. در شاهنامه این موضوع را به وضوح می‌بینیم. وقتی منوچهر تقاضای از میان بردن مهراب و سرزمین او را دارد، گویا کابل را بخشی از هندوستان یا همان هند تلقی می‌کند. منوچهر به سام می‌گوید:

به هندوستان آتش اندر فروز همه کاخ مهراب و کاول بسوز

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۲۲۶)

خود ضحاک در شاهنامه، آمد و رفت به هند دارد. فریدون وقتی به کاخ ضحاک وارد می‌شود و او را نمی‌یابد، از ارنواز و شهرناز سراغ او را می‌گیرد. آنان در پاسخ:

بگفتند کو سوی هندوستان بشد تا کند هند جادوستان

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۷۷)

در تاریخ بلعمی، آشکارا ضحاک از شرق دانسته شده است. در این متن می‌خوانیم: «چون از پادشاهی جم هفتصد سال گذشت، از کنار پادشاهی او از حد مشرق، مردی برخاست نام او بیوراسب» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۹). نام کاکوی نبیره ضحاک در برخی از نسخه‌های شاهنامه، «کرکوی» ضبط شده است. کرکوی یادآور شهری در مشرق ایران در سه فرسخی شهر زرنگ به راه هرات است (نک: اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۹۹) و تداعی‌کننده شهر شرقی دیگر یعنی کابل که ظاهراً با هند یکی پنداشته می‌شده است. جالب است مطابق

با طبقات ناصری، پادشاهان غور واقع در افغانستان امروزی، تبار و پادشاهی خود را به «پادشاهی ضحاک تازی باز بسته» بودند (نک: منهج سراج جوزجانی، ۱۳۸۹: ۱/۳۱۸). این موضوع نیز پیوند ضحاک با شرق ایران را نشان می‌دهد. در تاریخ سیستان (۱۳۸۷: ۵۲؛ نک: کتاب گرشاسپ، ۱۴۰۱: ۲۶۲) نیز به این موضوع که «... همه زابل و کابل و خراسان را ضحاک داشت»، اشاره شده است. مطابق فرامرنامه کوچک، فرامرز «نامه و گنجی» را که ضحاک برای او نهاده است، در هندوستان می‌یابد و «تاج ضحاک» را که در آنجا یافته است، بر سر می‌نهد (مرزبان فارسی، ۱۳۹۹: ۲۷-۲۹).

از آنچه بنا بر شواهد دیدیم، می‌توان بر آن شد که ضحاک در بنیاد، به سرزمین‌های شرقی (هند و کابل و سیستان) تعلق دارد و شباهت بخشی از زندگی، منش و کنش پادشاه پرآوازه هندی آشوکا با آنچه در داستان ضحاک آمده است، می‌تواند برآیند همین قرابت جغرافیایی باشد. جالب است اشاره کنیم همان‌طور که ضحاک را در اصل از تبار سکایی دانستیم، درباره مانوریاها نیز این احتمال مطرح شده که آنان از جمله سکاها می‌بودند که به هندوستان کوچیده‌اند (نک: اصغری، ۱۴۰۰: ۲۷).

بنا بر آنچه از پیش چشم گذشت، یکی از ویژگی‌های مشترک آشوکا و ضحاک را تعلق به سرزمین هند و شرق ایران یافتیم که درباره آن سخن گفته شد. نیز اگرچه آنان را با هند در ارتباط دانسته‌اند، از اصالت سکایی هر دو نیز سخن رفته که این نکته هم از اشتراکات دیگر این دو شخصیت است. در ادامه، برخی دیگر از اشتراکات و همسانی‌های مربوط به این دو شخصیت پیش کشیده می‌شود.

۲-۱. تصرف حکومت پدر

به دست آوردن حکومت، پیش از مرگ طبیعی پدر و به صورت نامشروع، از ویژگی‌های مشترک آشوکا و ضحاک است. آشوکا زمانی که می‌فهمد پدرش بیندوساره در حالت احتضار است و مرگ او نزدیک، پیش از مردن او، به پایتخت پدرش پاتالیپوترا (Pataliputra) هجوم می‌برد و آنجا را به تصرف خود درمی‌آورد. او همه مدعیان پادشاهی و جانشینی بیندوساره را می‌کشد (نک: اصغری، ۱۴۰۰: ۳۳). ضحاک نیز چون آشوکا حکومت پدرش را به شیوه‌ای نادرست به دست می‌آورد. او به تحریک و ترغیب اهریمن، پدرش مرداس را به چاهی فرومی‌افکند و او «به چاه اندرافتاد و بشکست پست» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۴۸).

کنش راهبانۀ پدر بزرگ آشوکا یعنی چاندرراگوپتا را هم در مورد مرداس می‌بینیم. چاندرراگوپتا در اواخر عمر از سلطنت کناره می‌گیرد و به شیوه راهبان آن روزگار، بسیار روزه می‌گیرد و ریاضت می‌کشد تا در صومعه شروانه بلگولا (Śravaṇa Belgola) در تاسری رانگاپتنام یا همان میسور امروزی جان خود را از دست می‌دهد (نک: لولین بشم، ۱۳۹۴: ۷۹). مرداس هم بنا بر گزارش شاهنامه، هم شاه است و هم نیک‌مرد. او

پیوسته «ز ترس جهان‌دار با باد سرد» است (نک: همان: ۴۵/۱). در صومعه غارمانند مُردن چاندراگوپتا با مردن مرداس در غاری زمینی قابل تطبیق است؛ بنابراین می‌توان بر آن شد مخلوع کردن پدران (بیندوساره و مرداس) از حکومت به دست پسران (آشوکا و ضحاک) همسان است؛ اما نوع مردن مرداس در متن حماسی انطباق‌پذیر است با آنچه برای پدر بزرگ آشوکا در تاریخ رخ داده است؛ هرچند عوامل پدیدآورنده آن گونه مرگ متفاوت است؛ یعنی مرگ یکی را دسیسه فرزند رقم زده است و دیگری را انگیزه‌های دینی.

۲-۲. شهرت به خون‌خواری و ستمگری

آشوکا دست‌کم در جوانی فردی خون‌ریز و ستم‌کار بوده است تا حدی که او را به واسطه همین خون‌خواری‌ها، «آشوکای درنده» (Aśoka Vardhana) می‌گفتند. او حتی برای استواری پادشاهی‌اش، به خویشان خود نیز رحم نمی‌کند و نود و نه نفر از آنان را می‌کشد و اساساً در یکی از مکاتب بودایی، او را «خون‌خوار و ستمگر» می‌خوانند (نک: اصغری، ۱۴۰۰: ۳۴)؛ همان‌گونه که در متن‌های حماسی همانند کوش‌نامه، از ضحاک با عنوان «شاه خون‌ریز و ناباک» یاد کرده‌اند (نک: ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۵۵۲) و گفته‌اند که هیچ «شاه همایون» به مانند ضحاک «ستم‌کاره خون‌ریز و ناباک نیست» (همان: ۴۵۶). خون‌ریزی‌های گسترده ضحاک در شاهنامه را می‌توان در کشتار هر شب او که دو مرد جوان را می‌کشد، به وضوح دید (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۵۵-۵۶). در جایی هم ارنواز و شهرناز آشکارا به این که او در هندوستان «ببرد سر بی‌گناهان هزار» اشاره می‌کنند (نک: همان: ۷۷/۱).

۲-۳. محبوبیت با وجود ستمگری

یکی دیگر از ویژگی‌های مشابه و مشترک آشوکا و ضحاک، با وجود شهرت به ستمگری و خون‌ریزی، ظاهراً محبوبیت او نزد گروهی از مردم بوده است؛ به گونه‌ای که در سنگ‌نبشته‌ها او را «شهریار محبوب خدایان مهربان نظرافکن به همه» خوانده‌اند (نک: اصغری، ۱۴۰۰: ۳۳). خوش‌نامی و مردم‌پسندی او را می‌توان برآیند سیستم اقتصادی اشتراکی در حکومت او، معافیت کشاورزان از مالیات، التفات او به اسیران جنگی و بازگرداندن زمین‌های آنان پس از آزادساختنشان دانست (نک: همان: ۳۵). در مورد ضحاک نیز می‌بینیم که با همه ستمگری‌اش، از محبوبیت او سخن رفته است. در شاهنامه مطابق با بیتی، گویا یکی از کارهایی که ضحاک انجام داده، بخشیدن مالیات بوده است:

به سر برنهاد افسر تازیان بر ایشان ببخشید سود و زیان

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۸/۱)

مورخ ارمنی موسی خورنی نیز به نظام اقتصادی اشتراکی ضحاک اشاره کرده است و نوشته: «و این اژدهاک می‌خواست نشان دهد که همه باید از زندگی عمومی برخوردار باشند. او می‌گفت که هیچ‌کس نباید مالکیت خصوصی داشته باشد؛ بلکه همه چیز باید عمومی باشد» (موسس خورناتسی، ۱۳۸۰: ۸۹). گزارشی که در آثارالباقیه نیز آمده است، سلب مالکیت از افراد، عمومی بودن خانه‌ها، اموال و زنان را در عهد ضحاک تأیید می‌کند (نک: بیرونی، ۱۳۸۹: ۳۴۰).

در برخی از متن‌های دوره اسلامی، به مدارای ضحاک با مردم و دادگری او اشاره شده است. ابن اثیر و طبری نقل کرده‌اند که پس از تظلم‌خواهی و گِلّه کاوه به درگاه ضحاک، او «قول جبران مافات داد و گفت که بهتر است مردم از دربار بازگردند تا حوایج آنان برآورده شود. مردم به ناچار به شهرستان‌های خود بازگشتند. مادر ضحاک حاضر بود و دشنام‌هایی که به او دادند، شنید. وقتی که مردم خارج شدند، مادر، خشمگین، پیش پسر آمد که چرا تا این حد در برابر مردم مدارا و تحمل کردی؟ سزای این‌ها این بود که کشته شوند و دست آنان قطع شود. جواب داد که من حرف آنان را صحیح پنداشتم و تاکنون میان من و آنان دیواری قرار داشت که من به حال آنان آگاه نبودم. سپس فرمان داد تا نیازمندی اکثر شهرها را برآورده سازند و به مواعید خود عمل کرد» (ابن‌اثیر، ۱۳۴۹: ۱۸-۱۹؛ طبری، ۱۳۹۰: ۱/ ۱۴۰-۱۴۱).

نشانه‌های محبوبیت ضحاک را در روایت‌های مردمی نیز پیدا است. در یک روایت عامیانه، پس از آن‌که کاوه بر ضحاک چیره می‌شود «می‌خواهد ضحاک را گردن بزند؛ ولی مردم راضی نمی‌شوند و کاوه که می‌بیند ملت با این همه ظلمی که دیده‌اند، باز او را دوست دارند و ممکن است شلوغ‌بلوغ کنند، قول می‌دهد ضحاک را نخواهد کشت...» (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۲/ ۳۰۵). مطابق با طوماری از نقالان نیز می‌خوانیم که وقتی ضحاک به جای پدرش نشست، «مال بسیار به مردم بخشید. آن‌که خلق بسیار بر دور او جمع شدند تا آن‌که قوی شد» (شاهنامه هفت‌لشکر، ۱۴۰۰: ۹۵-۹۶).

۲-۴. دارنده نماینده‌ای به جای خود در سلطنت

در حکومت آشوکا فردی به نام کومارا که شاهزاده و از خاندان سلطنت بود، نماینده شاهنشاه در ایالات چهارگانه آشوکا بود. این شخص را شورای وزیران یاری می‌کرد (نک: اصغری، ۱۴۰۰: ۳۷). همان‌طور که در نبود همزمان آشوکا در چهار استان، نماینده او کومارا مسئول رسیدگی به امور بوده، ضحاک نیز جانشین و نماینده‌ای به نام «گندرو» داشته است که

چو کشور ز ضحاک بودی تهی یکی مایه‌ور بُد به سان رهی
که او داشتی تخت و گنج و سرای شگفتی به دل‌سوزگی کدخدای

به نظر می‌رسد در میان پادشاهان اساطیری پیشدادی که در آغاز شاهنامه حضور دارند و از آنان سخن رفته است (گیومرت، هوشنگ، جمشید، فریدون، منوچهر، نوزر) هیچ کدام جز ضحاک از وجود چنین وزیر و مشاور و جانشینی که نقشی برجسته و پررنگ داشته باشند، برخوردار نیستند؛ مگر طهمورت که وزیری به نام شهرسپ دارد. او «سر مایه بود اختر شاه را» و «همه راه نیکی نمودی به شاه» (همان: ۳۶/۱). مراجعه به منابع نشان می‌دهد که این وزیر هم با ضحاک در پیوند است. مطابق با مجمل التواریخ و القصص (۱۳۸۳: ۲۶)، وزیر طهمورت «ارونداسب/ارونداسف» نام دارد و او پدر ضحاک خوانده شده است. در برخی منابع دیگر هم او «بُزَسب/بوزاسف» و آورنده دین صابنان گفته شده (نک: خیام، ۱۳۸۵: ۸؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۲)؛ یعنی همان دینی که بنیان نهادنش را به ضحاک نیز نسبت داده‌اند (نک: ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۳۴؛ طبری، ۱۳۹۰: ۱/۱۲۱). همچنین همان‌طور که ضحاک را با هند در ارتباط دیدیم، برخی منابع (نک: بیرونی، ۱۳۸۹: ۲۹۳؛ مقدسی، ۱۳۸۶: ۱/۵۰۰) مقر بوزاسف را هم هند دانسته‌اند.

بنا بر آنچه گذشت، وجود وزیر و مشاور و نماینده‌ای که در مورد آشوکای هندی دیدیم، چنین می‌نماید که در مورد ضحاک نیز صدق می‌کند و او نیز چون مشهورترین و بزرگ‌ترین شاه مائوریاها، نماینده‌ای تأثیرگذار و برجسته دارد.

۲-۵. توجه به کیش بودایی / بت‌پرستی

پدر و پدربزرگ آشوکا ظاهراً بر مذهب برهمنی بودند و در زمان آن دو، در هندوستان مبادی دینی برهمنان قوت می‌گیرد؛ اما «اولین پادشاهی از این سلسله که وی در مدت سلطنت خود اصول تعالیم اخلاقی بودا را قبول کرد آشوکا بود. آن پادشاه بزرگ، پیش‌آهنگ جنبش بودیزم در جنوب و شمال هند شد» (حکمت، ۱۳۳۷: ۲۰؛ ۳۴۳). از آنجا که در دین بودایی از پرستش و ستایش خداوندگار خبری نیست، «بوداییان به جای خدا هیکل بودا را به صورت بت مجسم کرده و می‌پرستیده‌اند» (مشکور، ۱۳۷۸: ۳۸۶). این موضوع برای ایرانیان امری غیر طبیعی می‌نموده؛ چراکه خدایان ایرانی هیچ‌گاه از مظاهر مادی مانند بت برخوردار نبودند (نک: بهار، ۱۳۸۴: ب: ۲۷)؛ بنابراین می‌باید واژه بت در فارسی از کلمه بودا برآمده باشد (نک: مشکور، ۱۳۷۸: ۳۸۶؛ کزازی، ۱۳۷۹: ۱/۳۱۲) و برای ایرانیان، بت‌پرستی و بودیسم همسان جلوه کرده باشد؛ از همین‌روی در بندهش می‌خوانیم که «بت دیو آن است که او را به هندوستان پرستند و روان او بدان بوداها میهمان است و چون بوزاسف پرستند» (فرنخ دادگی، ۱۳۸۰: ۱۲۱؛ ۱۸۶؛ *Iranian Bundahišn*, 1978: 186). در متون دوره اسلامی نیز به این نکته اشاره شده که بوزاسف (بودا) پیشوای گروهی از درویشان (ریاضت‌کشان/بوداییان) بوده است و رسم نازیبای بت‌پرستی در زمان او پیدا شده است (نک: مستوفی،

۱۳۸۷: ۸۰؛ مسعودی، ۱۳۸۷: ۱/۵۸۸).

بر بنیان آنچه گذشت، می‌توان بر آن شد که اگر در متن‌ها از بت‌پرستی ضحاک سخن رفته است، با توجه به پیوندهای ضحاک با بوداسف (اصولاً نام بودا در کتاب‌های عربی و فارسی قرون اولیه اسلامی، بوذه، بوده، بودسف، بوداسف آمده (نک: مشکور، ۱۳۷۸: ۳۸۶) و هند که پیش‌تر از آن سخن گفتیم، مقصود گرایش او به همین آیین بودا بوده که برای ایرانیان بت‌پرستی تلقی می‌شده است. فراموش نکنیم برادرزاده ضحاک، کوش پیل‌دندان هم که او را «نماینده کل سلسله کوشانیان» دانسته‌اند (نک: گازرانی، ۱۳۹۹: ۷۴)، بنیان‌گذار بت‌پرستی در سرزمین‌های شرقی انگاشته شده است (نک: ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۴۱). او همه را به بت‌پرستی فرمان می‌دهد و هر آن که را از فرمانش روی برمی‌تابد، «سر از تن جدا کردش آن تیره‌کیش» (همان: ۵۹۸). اگر بپذیریم که کوش کوش‌نامه که بت‌پرست است، مظهر حکومت کوشانیانی است که کیش بودایی از طریق آن‌ها به شرق ایران راه یافته است (نک: اصغری، ۱۴۰۰: ۹۵، ۱۰۰)، بت‌پرستی کوش و بوداگرایی کوشان‌ها را دارای مفهومی همسان می‌یابیم.

در صورت پذیرش همسانی بودیسم آشوکا و بت‌پرستی ضحاک و کوش، پیش‌آهنگی آشوکا، در مورد ضحاک نیز دیده می‌شود. در متنی پهلوی، ضحاک سازنده چیزهایی دانسته شده که آن سبب اغوا (wiyābānīh) و بت‌پرستی (uzdēs paristišnīh) مردم شده است (نک: دینکرد هفتم، ۱۳۸۹: ۲۴۳). در متن‌های دوره اسلامی نیز جلوداری ضحاک در بت‌پرستی آشکار است: «بیوراسب به وقت نوح بود، علیه‌السلام، و این مَلِکی بود ستمکار و همه ملوکان جهان را بکشت و خلق را به بت‌پرستی خواند» (نک: بلعمی، ۱۳۸۵: ۹۸؛ منهاج سراج جوزجانی، ۱۳۸۹: ۱/۱۳۶). در شاهنامه نیز بت‌پرستی او و برانگیختن مردمان از سوی او به این عمل پیدا است. پس از آن که فریدون وارد کاخ ضحاک می‌شود و بر زنان او، یعنی ارنواز و شهرناز دست می‌یابد، دستور می‌دهد که تن آنان را بشویند؛ زیرا:

که پرورده بت‌پرستان بُدند چون آسیمه بر سان مستان بُدند

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۷۶)

این بیت آشکارا بت‌پرستی ضحاک را نشان می‌دهد. نه تنها ضحاک که نواده‌اش مهرباب کابلی نیز بت‌پرست است. زمانی که مهرباب زال را به خانه‌اش دعوت می‌کند، زال خانه او را «خانه بت‌پرستان» می‌خواند (نک: همان: ۱/۱۸۵).

۲-۶. تعدیل و اصلاح اخلاق، پس از ظلم بسیار

اگرچه آشوکا به خون‌خواری معروف بوده است؛ اما گرایش او به کیش اخلاقی و انسان‌گرایانه بودایی

سبب تعدیل رفتار و اصلاح جاه‌طلبی‌های افراطی او می‌شود (نک: لولین بشم، ۱۳۹۴: ۸۱). او مطابق با یکی از کتیبه‌هایش، اقرار به این موضوع دارد که دست از کشتن مردم برداشته و از مردم هم می‌خواهد که از کشتن و صید حیوانات و آب‌زیان دست بردارند. او مردم را به ترک هواهای نفسانی فرامی‌خواند و اطاعت از پدر و مادر و حفظ حرمت سالخوردگان را توصیه می‌کند. همچنین او به ساخت بیمارستان برای مردم و حتی جانوران اقدام می‌کند و دستور می‌دهد گیاهان طبی را در سراسر هند کاشت کنند. از کارهای دیگر او فراهم آوردن آب آشامیدنی برای مردم هند بوده است (نک: اصغری، ۱۴۰۰: ۴۶-۴۷).

اصلاح و تعدیل رفتار آشوکا پس از ظلم بسیار، در مورد ضحاک دیده نمی‌شود؛ اما آنچه درباره‌ی کوش، یعنی برادرزاده یا نبیره‌ی ضحاک رخ می‌دهد، با کنش آشوکا تطبیق‌پذیر است. نباید از یاد ببریم که کوش تمام ویژگی‌های ضحاک را دارد و در کوش‌نامه به این همسانی اشاره می‌شود:

برادرپسر شاه ضحاک بود چنان شاه خون‌ریز و ناباک بود

(ایران‌شان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۵۵۲)

پیش‌تر دیدیم که او هم مانند ضحاک، بنیان‌گذار بت‌پرستی پنداشته شده است. همچنین همان‌طور که فریدون ضحاک را در دماوندکوه سخت می‌بندد (نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۸۴-۸۵)، کوش نیز در دماوند به بند کشیده می‌شود (نک: ایران‌شان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۵۳۳). البته فریدون برخلاف ضحاک، او را می‌بخشد و به خدمت خود درمی‌آورد (نک: ایران‌شان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۵۳۸-۵۴۱)؛ بنابراین می‌توان کوش را نسخه‌ای از خود ضحاک دانست و درباره‌ی او داوری کرد. کوش همچون آشوکا عاقبت به خیر می‌شود. او در پی گوری برمی‌آید. چهل روز در بیشه‌ای سرگردان می‌شود تا کاخی را از دور می‌بیند. در می‌کوبد و پیرمردی از بالای کاخ پاسخ می‌دهد. پیرمرد با او که ادعای خدایی دارد گفت‌وگو می‌کند و نهایتاً کوش می‌پذیرد از این ادعا دست بردارد تا پیرمرد یاری‌اش کند. پیر صورت او را جراحی می‌کند و ده سال به آموزش او مشغول می‌شود و راه شناختن خداوند را بدو می‌آموزد و از او می‌خواهد خرد، دانش، هوش، راستی، پاکی، مهر، داد و آزادی را به جای آورد تا بهشت را بیابد. کوش پس از سال‌ها از پیر فرزانه که از نژاد جمشید است، پس از بوسیدن دستش جدا می‌شود و پس از چهل و شش سال به شهر خود بازمی‌گردد. او همه را به ایزدپرستی وامی‌دارد، موران مردم‌خوار را از آدمیان دور می‌کند، برای روستایی آب فراهم می‌کند، حوض‌هایی برای درمان مصروعان می‌سازد، از کودک و زن مردم دوری می‌کند، به ثروت مردم دست نمی‌یازد و به طور کلی او: «رها کرد راه بد و خوی گرگ» که به شادمانی زیردستانش می‌انجامد (نک: همان: ۶۶۳-۶۸۶).

به وضوح می‌بینیم که برخی از کارهای کوش، دقیقاً به مانند آشوکا است: احترام به پیران، فراهم کردن آب، ساخت جایی برای درمان بیماران، دوری از هواهای نفسانی و مردم‌کُشی.

۳. برآمد سخن

بنا بر آنچه گذشت، ضحاک با بسیاری از شخصیت‌های اساطیری و تاریخی در پیوند با فرهنگ ایران تطابق می‌یابد و همین سبب شده است که پژوهندگان ضحاک را با کسانی همچون اژی‌دهاکه اوستایی، ویشورویه ودایی، دیوکس و آستیاگ مادی، تیامت، کینگو، نرگال و نین‌گیش‌زی‌ده بین‌النهرینی، گرگن یونانی، آرتاوارذ ارمنی، لوکی و... بسنجند و بسیاری از ویژگی‌های آنان را همانند بیابند. نگارنده نیز در این پژوهش به همسانی‌های ضحاک با یکی از پادشاهان سلسله مائوریا در هند یعنی آشوکا پرداخت و برخی ویژگی‌های مشترک میان او و ضحاک را پیش کشید. همان‌گونه که دیدیم، ۱- گویا پادشاهان مائوری اصالتاً از سکاها بودند و سپس‌تر در هند اسکان یافتند و در آنجا حکومت تشکیل دادند. ضحاک نیز به احتمال بسیار اصالتاً از سکاها بوده و از اهالی هند؛ چراکه بنا بر تاریخ بلعمی، او از مشرق برخاسته، مهرباب کابلی که در هند و کابل حکومت دارد از نوادگان او است و کاکوی یا کرکوی که او هم نبیره ضحاک است، نام جایی در شرق بوده است؛ ۲- آشوکا پس از آن‌که پدرش بیمار می‌شود به پایتخت او می‌تازد و حکومتش را غصب می‌کند؛ چنان‌که ضحاک پدرش را می‌کشد و حکومت او را به پایان می‌برد؛ ۳- آشوکا به خون‌ریز بودن و ستمگری آوازه داشته است؛ همان‌گونه که ضحاک ستم‌کاره و خون‌ریز و ناباک خوانده شده و «ببرد سر بی‌گناهان هزار»؛ ۴- آشوکا با آن‌که بی‌رحم و ستمگر بوده، «مهربان نظرافکن به همه» خوانده شده و محبوبیتی نزد مردم داشته است؛ زیرا به اقتصاد اشتراکی باور داشته و مالیات از کشاورزان نمی‌گرفته است. این ویژگی را در مورد ضحاک نیز می‌بینیم. او نیز مطابق با شاهنامه سود و زیان (مالیات) را بر بخشی از مردم (تازیان) می‌بخشد، طبق گفته موسی خورنی و بیرونی، همه چیز را عمومی اعلام می‌کند و گویا از این راه محبوبیتی کسب می‌کند؛ ۵- آشوکا مشاوری بسیار تأثیرگذار چون کومارا دارد که در زمان نبود شاه، کلیه امور را سر و سامان می‌دهد. ضحاک نیز جانشینی همانند کندرو دارد که در زمان عدم حضور ضحاک در ایران، کشور به دست او اداره می‌شود؛ ۶- همان‌گونه که آشوکا کیش بودایی را گسترش می‌دهد، ضحاک هم مروج بت‌پرستی می‌شود. بت‌فارسی برآمده از کلمه بودا است. از آنجا که بوداییان بودا را در مجسمه‌ای تجسم می‌بخشیدند و همچون خدا می‌انگاشتند، ایرانیان از بودیسم تلقی بت‌پرستی داشتند؛ بنابراین می‌توان بت‌پرستی ضحاک را همان توجه به بودا و بودیسم پنداشت؛ ۷- آشوکا پس از ظلم بسیار، نهایتاً با گرویدن به کیش بودایی، ستم خود را تعدیل و تا اندازه‌ای اصلاح می‌کند. ضحاک چنین ویژگی‌ای ندارد؛ اما برادرزاده یا نواده او یعنی کوش پیل‌دندان که او هم در سرزمین‌های شرقی حکمرانی دارد، پس از آشنایی با پیری فرزانه، تغییر روش می‌دهد. او همچون آشوکا که برای مردم آب فراهم می‌کند، بیمارستان می‌سازد، هواهای نفسانی را کنار می‌گذارد، برای روستایی آب فراهم می‌کند، استخرهایی برای درمان مصروعان احداث می‌کند، از کودک و زن مردم (کنش‌های جنسی نامشروع) و تصرف اموال مردم، دوری می‌کند و در یک کلام «راه بد و خوی گرگ» را کنار می‌گذارد.

کتاب‌نامه

- آقازاده، فرزین. (۱۳۸۹). ضحاک ماروَش (پژوهشی در باب مفهوم اژی و اژی‌دهاک در اسطوره‌ها و متون ایرانی و جز آن). تهران: ققنوس.
- آیوایان، ترزیان، ماریا و ملکی، بخشمندی، آنوشیک. (۱۳۹۱). اشتراکات اساطیری و باورها در منابع ایرانی و ارمنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن‌اثیر، عزالدین ابوالحسن. (۱۳۴۹). اخبار ایران. ترجمه محمدابراهیم باستانی پاریزی. تهران: دانشگاه تهران.
- ابن‌بلخی. (۱۳۸۵). فارس‌نامه. تصحیح گای لیسترنج و رینولد نیکلسون. تهران: اساطیر.
- اردستانی رستمی، حمیدرضا. (۱۳۹۷). ضحاک شاهنامه (هفت جستار در پیوند با داستان و شخصیت ضحاک). تهران: نگاه معاصر.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۸۹). گرشاسپ‌نامه. به اهتمام و تصحیح حبیب یغمایی. تهران: دنیای کتاب.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۳۴۰). مسالک و ممالک (ترجمه فارسی از قرن ۵ و ۶). به کوشش ایرج افشار. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اصغری، فاطمه. (۱۴۰۰). گسترش آیین بودایی در شرق ایران باستان. تهران: شفیعی.
- اعلائی، مینا. (۱۳۹۷). «ضحاک و مینوتر: بررسی خاستگاه دو داستان اسطوره‌ای همسان از شاهنامه و حیات مردان نامی». نقد ادبی با رویکرد اسطوره‌شناختی (مجموعه مقالات پنجمین همایش ملی نقد ادبی). به کوشش ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: خاموش. ۲۶۵-۲۸۳.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم. (۱۳۶۳). فردوسی‌نامه. تهران: علمی.
- اوستا (کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی). (۱۳۷۹). گزارش و پژوهش جلیل دوست‌خواه. تهران: مروارید.
- ایران‌شان بن ابی‌الخیر. (۱۳۷۷). کوش‌نامه. به کوشش جلال متینی. تهران: علمی.
- بُرهان تبریزی، محمدحسین بن خلف. (۱۳۵۷). برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۸۵). تاریخ بلعمی. به تصحیح محمدتقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۴ الف). از اسطوره تا تاریخ. گردآوری و ویراستاری ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: چشمه.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۴ ب). ادیان آسیایی. به ویراستاری ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: چشمه.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۵). جستاری در فرهنگ ایران. به ویراستاری ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: اسطوره.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۹). پژوهشی در اساطیر ایران. به ویراستاری کتایون مزدآپور. تهران: آگه.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۸۹). آثارالباقیه عن القرون‌الخالیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.

- بیلقانی، مجیرالدین. (۱۳۵۸). دیوان. تصحیح و تعلیق محمد آبادی. تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- بیوار، ایدرین دیوید. (۱۴۰۳). «تمثیل آستیگ». قطره و دریای ژرف (جستاری چند در قلمرو شاهنامه، حماسه و اسطوره). ترجمه محمود حسن آبادی. تهران: سخن. ۵۵۱-۵۶۸.
- تاریخ سیستان. (۱۳۸۷). به تصحیح محمدتقی بهار. تهران: معین.
- تاریخ هروودوت. (۱۳۸۹). ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: اساطیر.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۹۵). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حکمت، علی‌اصغر. (۱۳۳۷). سرزمین هند (بررسی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و ادبی هندوستان از ادوار باستانی تا عصر حاضر). تهران: دانشگاه تهران.
- حمزه اصفهانی، ابن حسن. (۱۳۴۶). تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء). ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خاقانی، افضل‌الدین ابراهیم بن علی. (۲۵۳۷). دیوان. به تصحیح و تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی. تهران: کتاب‌خانه خیام.
- خیام، عمر بن ابراهیم. (۱۳۸۵). نوروزنامه (در منشأ و تاریخ و آداب جشن نوروز). تصحیح و تحشیه مجتبی مینوی. تهران: اساطیر.
- دینکرد هفتم. (۱۳۸۹). تصحیح متن، آوانویسی، نگارش فارسی، واژه‌نامه و یادداشت‌ها از محمدتقی راشد‌محصل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زبور مانوی. (۱۳۸۸). مترجمان از متن قبطی: چارلز رابرت سیسل آلبری و هوگو ایشر. مترجم از متن انگلیسی: ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: اسطوره.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۶). کلیات. به اهتمام محمدعلی فروغی. تهران: امیرکبیر.
- سنایی، ابوالمجد محدود بن آدم. (۱۳۶۲). دیوان. به اهتمام سیدمحمدتقی مدرس رضوی. تهران: کتاب‌خانه سنایی.
- شاهنامه هفت‌لشکر. (۱۴۰۰). مقدمه، تصحیح و توضیحات محمد جعفری (قنواتی) و زهرا محمدحسینی صغیری. تهران: خاموش.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۴). حماسه‌سرایی در ایران (از قدیمی‌ترین عهد تا قرن چهارم هجری). تهران: امیرکبیر.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۹۰). تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک). ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- عالیشان، لئوناردو. (۱۴۰۳). «درباره لقب تاج‌بخش». قطره و دریای ژرف (جستاری چند در قلمرو شاهنامه، حماسه و اسطوره). ترجمه محمود حسن آبادی. تهران: سخن. ۵۰۷-۵۳۵.
- فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۸۶). میراث باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق و همکاران (محمود امیدسالار جلد ۶، ابوالفضل خطیبی جلد ۷). تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

فرنغ دادگی. (۱۳۸۰). بندهش. گزارش مهرداد بهار. تهران: توس.

قائمی، فرزاد. (۱۳۹۴). «تحلیل تطبیقی اسطوره ضحاک ماردوش». پژوهش نامه ادب حماسی. سال ۱۱. شماره ۱۹. ۶۵-۲۷.

کتاب گرشاسپ (طومار گرشاسپ نامه مرشدقلی بر پایه طومار شاه طهماسبی و متن شناسی تحلیلی). (۱۴۰۱). به کوشش فرزاد قائمی و جلال الدین گرگیج. تهران: سخن.

کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۷۹). نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی از آغاز تا پادشاهی منوچهر). جلد ۱. تهران: سمت.

کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۰). مازهای راز (جستارهایی در شاهنامه). تهران: مرکز.

گویاجی، جهانگیر گویرجی. (۱۳۸۸). بنیادهای اسطوره و حماسه ایران (شانزده گفتار در اسطوره شناسی و حماسه پژوهی سنجشی). گزارش و ویرایش جلیل دوست خواه. تهران: آگه.

گازرانی، ساقی. (۱۳۹۸). ضحاک تاریخ از دل اسطوره. ترجمه سیما سلطانی. تهران: مرکز.

گازرانی، ساقی. (۱۳۹۹). کوش پیل دندان خلق یک ضد قهرمان. ترجمه سیما سلطانی. تهران: مرکز.

لولین بشم، آرتور. (۱۳۹۴). هند باستان، ترجمه فریدون بدره‌ای و محمود مصاحب. تهران: علمی و فرهنگی.

مجمّل التواریخ و القصص. (۱۳۸۳). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: دنیای کتاب.

مدرسی، فاطمه و محمد بامدادی. (۱۳۸۹). «نگاهی بینامتنی به یکی از اساطیر آسیایی غربی و تطبیق آن با اسطوره ضحاک در شاهنامه حکیم فردوسی». ادبیات تطبیقی. دانشگاه شهید باهنر کرمان. دوره جدید. سال ۲. شماره ۳. ۳۵۷-۳۷۷.

مرزبان فارسی، رفیع الدین. (۱۳۹۹). فرامرزنامه کوچک. پیش گفتار، متن انتقادی و شرح بیت های دشوار از ابوالفضل خطیبی و رضا غفوری. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار - سخن.

مستوفی، حمدالله بن ابی بکر. (۱۳۸۷). تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.

مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۸۷). مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.

مشکور، محمدجواد. (۱۳۷۸). نامه باستان (مجموعه مقالات دکتر محمدجواد مشکور). به اهتمام سعید میر محمدصادق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۸۶). آفرینش و تاریخ. مقدمه، ترجمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.

منصوری، یدالله. (۱۴۰۰). فرهنگ ریشه شناسختی نام های فارسی میانه. تهران: آوای خاور.

منهاج سراج جوزجانی، عثمان بن محمد. (۱۳۸۹). طبقات ناصری. تصحیح، مقابله و تحشیه از عبدالحی حبیبی. تهران: اساطیر.

موسس خورناتسی. (۱۳۸۰). تاریخ ارمنیان. ترجمه ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک). تهران.